

جلسه چهاردهم؛ دشمنی با دشمنان خدا؛ لازمه محبت خدا

درس

۱۳۹۲/۱۲/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۲۱/۱۲/۹۲، مطابق با دهم جمادی الاول ۱۴۳۵ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

محبت خدا

(۱۴)

دشمنی با دشمنان خدا؛ لازمه محبت خدا

بغض اهل معصیت؛ راه‌کار محبت خدا

در جلسات گذشته گفتیم که محبت خدا با محبت چیزهایی که مبعوض خداست جمع نمی‌شود. حتی در برخی از روایات راه کسب محبت خدا، بغض و دشمنی دشمنان خدا و چیزهایی که خدا دوست نمی‌دارد، معرفی شده است. از حضرت عیسی علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام نقل شده است که به حواریین فرمودند: **تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ!** به خداوند محبت پیدا کنید و به او نزدیک شوید! **قَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ بِمَاذَا تَتَحَبَّبُ إِلَى اللَّهِ وَتَتَقَرَّبُ؟** حواریین پرسیدند: چگونه محبت خدا را کسب کنیم و به او نزدیک شویم؟ **قَالَ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْتِمَسُوا رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِهِمْ؛** اهل معصیت را - البته به خاطر معصیتشان - دشمن بدارید و اگر امر دائرمدار رضایت خداوند و رضایت آن‌ها شد، آن‌ها را ناخشنود کنید، تا خدا از شما راضی باشد. سپس حواریین می‌پرسند: **يَا رُوحَ اللَّهِ فَمَنْ نُجَالِسُ؟** [۲] با چه کسانی معاشرت و همنشینی کنیم؟ **قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَبَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛** کسی که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد؛ وقتی سخن می‌گوید بر علم شما بیفزاید، و کارهایش موجب ترغیب شما به انجام کارهای آخرتی شود.

همان طور که می‌بینید در این روایت، راه‌کار عملی دریافت محبت الهی، دشمنی با اهل معصیت و دشمنان خدا معرفی شده است. البته این‌گونه تصور نشود که اگر دیدیم کسی معصیتی کرد، حتما باید با او دشمنی کنیم. اهل المعاصی کسانی هستند که بنایشان بر معصیت است و گرنه غیر از معصومان از هر کسی ممکن است گناه صادر شود. این‌گونه تعبیرات در روایات بسیار است و کسانی که با منابع اسلامی انس دارند، متوجه این معنا می‌شوند. به تعبیر فنی‌تر، تکرار برخی از رفتارها، حالت ثباتی پیدا می‌کند و برای انسان ملکه

می‌شود. این ملکه به حدی می‌رسد که جزء شخصیت انسان می‌شود. با کسی که دست‌کج، رشوه‌خوار، یا متقلب است یا این‌که غش در معامله می‌کند و اصلاً حقه‌بازی و دروغ‌گویی جزو عناصر شخصیتش شده است، به خاطر همین صفتش باید دشمن بود، اما کسانی که برایشان یک‌بار شهودتی غالب شده و نگاه حرامی کرده‌اند، یا این‌که در حالت غضب، سخن زشتی از دهان‌شان درآمده است، اهل‌المعاصی نیستند. این‌ها یک حالت عرضی است که یک‌باره پیدا شده است و بعد هم زود پشیمان می‌شوند و توبه می‌کنند.

در روایت دیگری از امام صادق سلام‌الله‌علیه نقل شده است که فرمودند: **طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي؛ [۳]** به دنبال محبت خدا رفتم تا ببینم کجا پیدا می‌شود، و آن را در دشمنی اهل معصیت یافتم. بنابراین دشمنی با اهل معصیت، دل انسان را برای محبت خدا آماده می‌کند.

در روایت دیگری امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: **إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تَصْفَى وَدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ [۴]** مبادا دشمنان خدا را دوست بدارید! توجه به این نکته ضروری است که حضرت نمی‌فرماید مبادا نسبت به غیر خدا یا غیر اولیای خدا محبت کنید. گاهی محبت، محبتی سطحی است و در حالتی برای انسان پیدا می‌شود و سپس رفع می‌شود. مثلاً انسان صفت یا کار خوبی از کسی می‌بیند و آن را دوست می‌دارد و بعد از مدتی آن را فراموش می‌کند. این محبت با محبت صاف و زلالی که در دل انسان برقرار می‌شود و ثبات پیدا می‌کند، تفاوت دارد. حضرت می‌فرماید: محبت‌های زلال، پاک و ثابت خود را مخصوص اولیای خدا قرار بده! اما درباره غیر از اولیای خدا چنین محبتی را نداشته باش! در ادامه حضرت می‌فرماید: **فَإِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ؛** هر کس، افرادی را دوست بدارد با آن‌ها محشور می‌شود. در جلسات گذشته نیز گفتیم که این مضمون اگر متواتر نباشد، حداقل مستفیض است. به دنبال برخی از این روایات آمده است که **وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ؛** اگر کسی سنگی را دوست بدارد، در آخرت با همان سنگ محشور می‌شود. ما امیدواریم با تربت سیدالشهدا محشور بشویم.

محبت اولیای خدا؛ لازمه محبت خدا

به هر حال لازمه محبت خدا، محبت اولیای اوست، اما خود این محبت نیز مراتبی دارد. گاهی انسان کسی را به خاطر این‌که اهل عبادت، تقوا، احسان، علم و... است، دوست می‌دارد و می‌داند که خدا نیز او را دوست دارد. در این حالت آنچه باعث محبت شده، این صفات است، اگرچه وقتی به محبت خداوند به او توجه کند، طبعاً او را بیشتر دوست می‌دارد. فطرت انسان این‌گونه است که کارهای خوب را دوست می‌دارد؛ حتی اگر به درجه ایمان و اندازه ارتباط او با خدا توجه نداشته باشد. اما اگر محبت به خدا خالص‌تر شود، به جایی می‌رسد که اگر کس دیگری را دوست داشته باشد، فقط به خاطر انتساب او با خداست و هیچ چیز دیگری در دل او باعث محبت نمی‌شود. همان‌گونه که انسان وقتی کسی را دوست می‌دارد، تصویر او را نیز دوست می‌دارد. در این حالت انسان دو چیز را دوست نمی‌دارد. محبت عکس موضوعیتی ندارد، اما محبت آن شعاعی از محبت صاحب عکس است. آن‌هایی که قلبشان مخصوص خدا می‌شود، از آن‌جا که پیغمبر اکرم و اهل‌بیت او آئینه خدا هستند، در درجه اول این افراد را دوست می‌دارند. البته از آن‌جا که همه دل ما را، محبت خدا پر کرده است و خدا را در کنار هزار چیز دیگر دوست می‌داریم، ممکن است گاهی پیغمبر، امام، حضرت عباس و... را بیش‌تر از خدا دوست بداریم! این کار به خاطر این است که خدا را درست نشناخته‌ایم، اما کسانی که محبت‌شان کامل می‌شود، اصلاً به غیر خدا توجه اساسی و استقلالی ندارند و چیزی جز بندگی خدا، برای خودشان قائل نیستند. این افراد اگر کسانی را نیز دوست می‌دارند به دلیل این است که آن‌ها بنده خدا هستند و بنده نیز از خود چیزی ندارد و مالک چیزی نیست.

محبت خوبان هیچ تنافی و تضادی با محبت خدا ندارد. ما انسان‌ها حتی خدا را با کارهایش می‌شناسیم و خدا را کسی می‌دانیم که ما را آفریده است. شناخت ما از فعل‌هایی همانند رحمت، مغفرت و رزاقیت

خداوند که با مذاقمان سازگار است و به نفع ما تمام می‌شود، باعث می‌شود که خدا را دوست بداریم. شاید کسانی باشند که در ابتدای راه اگر درباره غضب و عذاب‌های خدا فکر کنند، حتی چنین محبتی نیز به خدا پیدا نکنند. وقتی محبت کامل‌تر شود، انسان خدا را تنها با افعال او نمی‌شناسد بلکه به علم، قدرت، حیات و صفات ذاتی‌اش پی می‌برد. انسان در این مرحله صفات ذاتی و کمالات خداوند را درک می‌کند و از آن جهت خدا را می‌شناسد، و او را دوست می‌دارد. حتی برخی بندگان به جایی می‌رسند که خداوند خودش را به نحوی به آن‌ها نشان می‌دهد؛ **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا** [۵] آن‌ها خود خدا را دوست می‌دارند و در حد معرفت خودشان، کمال بی‌نهایتی را درک می‌کنند و محو آن کمال و جمال می‌شوند. این مراتب از کلاس ما بالاتر است.

به هر حال این محبت‌ها با هم تضادی ندارد و ممنوع نیست. محبت غیرخدا وقتی ممنوع است که در عمل با محبت خداوند تضاد پیدا کند. در این صورت اگر فرد از خدا اطاعت کرد، پیداست که برای خدا حساب بیشتری باز کرده است و او را بیشتر دوست می‌دارد. ولی اگر محبت خدا تمام دل انسان را فرا گرفت، دیگر محبت اولیای خدا، حساب جداگانه‌ای غیر از محبت خدا ندارد و همانند عکس و لباس محبوب است که انسان وقتی کسی را دوست می‌دارد، عکس و لباس او را نیز دوست می‌دارد. محبت عکس و لباس محبوب شعاع همان محبت محبوب است که بر آن‌ها می‌تابد.

مراتب دشمنی با دشمنان خدا

این مراتب در بغض و دشمنی نیز برقرار است. لازمه محبت خدا دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اوست. اگر محبت این‌گونه نباشد، کامل نیست و دوامی پیدا نمی‌کند. از این‌رو یکی از راه‌های کسب محبت خدا، دشمنی با دشمنان خدا شمرده شده است. دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او، در عمل همانند دو قوه جاذبه و دافعه برای یک موجود زنده هستند. هر موجود زنده‌ای برای حیات دو نوع فعالیت دارد. یکی این‌که چیزهای مفید را که ملایم ذاتش است جذب می‌کند و دیگر این‌که چیزهایی که با حالش منافات دارد، دفع می‌کند. در معنویات نیز همین‌گونه است. برای این‌که محبت در دل انسان رشد کند، باید آن را تغذیه کرد. هر چه انسان درباره خوبی‌ها، نعمت‌ها و صفات خدا فکر کند، این محبت رشد می‌کند و هر چه دوستان خدا را بیشتر دوست بدارد، دوستی‌اش نسبت به خدا نیز بیشتر می‌شود. مثال روشن این حالت لباس شهید است. خانواده شهید هرگاه دلتنگ شهید خود می‌شوند، نگاهی به لباس او می‌کنند و آن را به سینه می‌چسبانند و می‌بوسند و با این کار یاد او را در دل خود زنده می‌کنند. اگر این رابطه به کلی قطع شود و چیزی از آثار آن شهید در خانه نباشد، تدریجاً این محبت کمرنگ می‌شود و از یاد می‌رود. بنابراین هرچه انسان نسبت به آثار محبوب بیشتر اظهار محبت کند، محبت ثابت‌تر می‌شود و بلکه رشد می‌کند. درباره بغض نیز همین‌طور است؛ هرچه انسان بیشتر با دشمن خدا دشمنی کند، بغض او نسبت به دشمن خدا قوی‌تر می‌شود و در نتیجه محبت خدا بیشتر رشد می‌کند و باعث می‌شود چیزهایی که مضر به محبت خداست، از قلب دفع شود. این حقیقتی است که هم از نظر روان‌شناختی و تجربه قابل اثبات است، و هم درباره آن شواهد بسیاری در آیات و روایات وجود دارد.

لزوم مرزبندی بین دوست و دشمن

مقام معظم رهبری در دیدار اخیر با اعضای مجلس خبرگان، با استناد به آیات قرآن روی همین نکته تأکید فرمودند که یکی از وظایف ما این است که بین دوست و دشمن مرزبندی کنیم. **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ** [۶] هیچ کسی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و با دشمنان خدا و رسول او دوستی برقرار کند و در

همان حال با کسانی که با خدا و پیغمبر سر ستیز دارند، دوستی کند؛ یعنی اگر کسی ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، نمی‌شود با دشمنان خدا دوستی کند. سپس می‌فرماید: **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**. نشانه حزب‌الله در قرآن این است که با دشمنان خدا دوستی نمی‌کند. روشن است که انگیزه انسان برای دوستی با دشمنان خدا دستیابی به منافع است و برای دوری از آن نیاز به مجاهده دارد. اولین اثر این مجاهده این است که خداوند ایمان را در دل چنین فردی تثبیت می‌کند. پاداش دومی که خداوند به چنین کسانی می‌دهد این است که آن‌ها را با روحی الهی تأیید می‌کند و در آخرت نیز آن‌ها را به بهشت می‌برد، و سرانجام نهایت چیزی که در آن‌جا به آن‌ها مرحمت می‌کند این است که یک خشنودی طرفینی بین خدا و آن‌ها برقرار می‌شود که مقامی بسیار عالی است و لذتی فوق‌العاده دارد.

نتیجه دوستی با دشمنان خدا

سوره ممتحنه نیز از ابتدا این‌گونه آغاز می‌شود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ**؛ خداوند می‌فرماید: ای مؤمنان! با کسی که دشمن من و دشمن شماست رابطه دوستی برقرار نکنید! شما می‌خواهید با کسانی دوستی کنید که کافرند و قرآن و دینی که بر شما نازل شده را انکار می‌کنند. نه تنها انکار، که پیغمبر و شما را به خاطر این‌که ایمان دارید، آواره می‌کنند. با چنین کسانی رابطه دوستی برقرار می‌کنید؟! اگر ادعای شما این است که ما در راه خدا تلاش و جهاد می‌کنیم و خدا را دوست داریم و دنبال رضایت او هستیم، چنین کاری را نباید بکنید. این دو با هم جمع نمی‌شود. سپس می‌فرماید: **تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ**؛ شما مخفیانه با آن‌ها روابط دوستانه برقرار می‌کنید و خیال می‌کنید کسی نمی‌فهمد؟! من بهتر می‌دانم که شما چه را پنهان و چه را آشکار می‌کنید. اگر کسی چنین کاری بکند راه درست را گم کرده و گمراه شده است.

استثنا در الگوگیری از حضرت ابراهیم

در آیه‌ای دیگر از این سوره که مقام معظم رهبری نیز آن را تلاوت فرمودند: خداوند می‌فرماید: **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ**؛ شما باید به ابراهیم و همراهانش تأسی کنید. حضرت ابراهیم همراه با عده انگشت‌شماری در شهری که همه بت‌پرست بودند زندگی می‌کرد. حتی شغل آزر که عمو یا پدرزن او بود و با او زندگی می‌کرد، بت‌تراشی بود. اما ابراهیم و یاران معدودش علی‌رغم همه محدودیت‌ها، در مقابل قوم‌شان ایستادند و با صراحت گفتند: ما از همه شما با این قدرت، عظمت، تمدن، صنایع و تکنولوژی‌تان بیزاریم؛ نه فقط از خودتان که از معبودهایتان نیز بیزاریم. ما برای همیشه با شما دشمنیم، تا این‌که به خدای یگانه ایمان بیاورید. سپس قرآن به اسوه بودن حضرت ابراهیم یک استثنا می‌زند و می‌فرماید: **إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ**. حضرت ابراهیم آزر را به پرستش خدای یگانه و ترک بت‌پرستی دعوت می‌کرد، ولی او گوش نمی‌کرد. دست آخر حضرت به او گفت: چون ما در کنار شما زندگی می‌کردیم و بر ما حق دارید، من برای شما استغفار می‌کنم. آیه می‌فرماید: درباره دشمنان خدا، حتی این را نیز نگوئید و وعده استغفار نیز به آن‌ها ندهید!

به راستی چرا این استغفار استثنا شده است؟ حتی ممکن است استغفار به خاطر این باشد که برای او دعا کنیم که خداوند او را هدایت کند و بیامرزد، چرا این کار را نیز نکنیم؟ خداوند در آیه دیگری، این داستان را

توضیح می‌دهد و می‌فرماید: **وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ**؛ درست است که حضرت ابراهیم به خاطر این‌که آزر عموی او بود و او را بزرگ کرده بود، چنین وعده‌ای به او داد، ولی هنگامی‌که فهمید که او دست از دشمنی خدا برنمی‌دارد، از او برائت جست. گاهی دشمنی انسان به‌خاطر غفلت، یا سوءتفاهم و اشتباه است و ندانسته با کسی دشمنی می‌کند. چنین کسی ممکن است پس از آگاهی عذرخواهی کند. از آن‌جا که درباره چنین فردی، انسان امید هدایت و ترک دشمنی دارد، استغفار اشکال ندارد، اما اگر عداوت در دلش مستحکم شده بود، دیگر فایده ندارد و حتی جایز نیست برایش استغفار کرد. سردمداران آمریکا دیگر آدم‌بشو نیستند. دویست سال است که امتحان خودشان را داده‌اند و دست‌کم ما در طول این سی-چهل سال به خوبی دشمنی این‌ها را تجربه کرده‌ایم. بهترین تجربه نیز همین تجربه مذاکره و این حرف‌ها بود که هنوز در مراحل اولیه آن، تاخت و تاز و زیاده‌طلبی می‌کنند و به تعهدات‌شان هیچ پایبند نیستند. قرآن می‌گوید اگر کسی این‌گونه شد، حق ندارید حتی برایش استغفار کنید و نباید به چنین کسی روی خوش نشان بدهید. حتی حضرت ابراهیم نیز وقتی فهمید که آزر قابل هدایت نیست و دشمنی خدا جزو شخصیتش شده، از او تبری جست. اما در عین حال خداوند می‌فرماید در این کار به حضرت ابراهیم تأسی نکنید و به دشمنان خدا حتی وعده استغفار نیز ندهید. البته گاهی انسان به‌خاطر مصلحتی با دشمن معامله می‌کند. این اشکالی ندارد، اما باید به او بگوییم که من دشمن تو هستم و تو نیز دشمن من هستی و هیچ‌گاه نیز امید دوستی با تو را ندارم. از آن‌جا که تو به من و من به تو احتیاج داریم با هم معامله می‌کنیم؛ البته معامله‌ای تعریف شده، طبق مقررات و با شرایط مساوی؛ نه این‌که هرگاه که خواستند بتوانند به کشور ما بیایند، با هر کسی که می‌خواهند تماس بگیرند، و هر غلط و توطئه‌ای می‌خواهند بکنند؛ در حالی‌که اجازه ندهند دیپلمات‌های ما از فضای کشورشان عبور کنند. این کار عاقلانه‌ای نیست و اسلام آن را تجویز نمی‌کند.

یک سوره از قرآن درباره همین مسایل است. سوره ممتحنه از ابتدا این طور شروع می‌شود که با دشمنان خدا دوستی نکنید، خدا می‌داند که بعضی‌هایتان محرمانه با دشمنان گفت‌وگو می‌کنید و قرار و مدار می‌گذارید. می‌فرماید: **وَأَنَا أَعْلَمُ**. این‌جا از جاهایی است که خداوند دانستن را به خودش نسبت می‌دهد نمی‌گوید و الله یا انا؛ می‌گوید انا؛ یعنی سر و کارتان با شخص من است. **أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ**؛ اگر هیچ کس نمی‌داند، من که می‌دانم شما پنهانی چه روابطی با اشخاص برقرار می‌کنید و چه قول‌هایی به آن‌ها می‌دهید. اگر کسی از میان شما چنین غلطی کند، گمراه شده است.

ابراهیم همراه با یاران اندک خود، محکم ایستادند و گفتند ما با شما شوخی و تعارف نداریم، و با این‌که با هم پدرکشتگی نداریم، چون شما مشرک و دشمن خدایید و ما مؤمن و دوست خدا، دشمنی ما برطرف نمی‌شود مگر این‌که به خدا ایمان بیاورید. مؤمن باید محکم باشد و در مقابل کفار احساس ضعف نکند و بگوید هستی ما برای دین، خدا و دوستان خداست، اما هستی شما برای دشمنی با خداست و می‌خواهید دین و دوستان خدا را نابود کنید. ما هیچ‌گاه با شما رفیق نمی‌شویم. مؤمن باید این چنین باشد و حتی اگر در نهایت ضعف قوای ظاهری باشد، در مقابل کافر سر خم نمی‌کند؛ **العزة لله ولرسوله وللمؤمنين**.

[۱]. تحف العقول، ص ۱۴۴.

[۲]. در برخی از کتب روایی همانند اصول کافی این روایت به صورت مستقل نیز ذکر شده است.

[۳]. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ص ۱۷۳.

[۴]. غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۷۰.

[۵]. اعراف، ۱۴۳.

[۶]. مجادله، ۲۲.

نشانی منبع: <https://mesbahyazdi.ir/node/۵۰۴۸>